

نوآوری‌های امام خمینی (ره) در تحلیل

قاعده انحلال قراردادها

مبثنی بر رویکرد حکومتی به فقه

محمد بهمنی

دانش آموخته حوزه علمیه قم

سید حمید جزایری

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

چکیده:

«قاعده انحلال» عقود و یا به تعبیری «تجزیه قراردادها» به عنوان راهکار شریعت مقدس در قراردادهایی است که به هر جهت بخشی از آن باطل و بخش دیگر آن صحیح واقع شده باشد. قاعده مزبور را ادله‌ی متعددی هم‌چون آیات، روایات، اجماع، سیره عقلاء و... همراهی می‌کنند که گواه از استواری آن در فقه شیعه است. از این رو به تبع ورود در فقه شیعه، در علم حقوق نیز بروز پیدا کرده است و در موادی همانند ماده ۴۳۴ و ۲۵۶ ق.م خود را نشان داده است. به اعتقاد مشهور فقها به موجب این قاعده، عقد واحدی که بر جنس واحد مرکب، واقع می‌شود به تعداد اجزاء جنس مذکور متعدد گشته، هر کدام از آنها در آثار خود مستقل از دیگر عقود هستند. لکن امام خمینی (ره) با نگاه عقلائی و عرفی به این قاعده -که متأثر از رویکرد حکومتی ایشان به فقه می‌باشد- معتقد به انحلال قرار داد از اساس نیستند، ولی انحلال را براساس مبنای عرفی می‌پذیرند. بر همین اساس ایشان بر دیدگاه مشهور محضورات متعددی را وارد دانسته، در صدد بازتیین این قاعده مهم بر پایه فهم عمیق و درست از عملکرد عرف و عقلاء و مبثنی بر رویکرد حکومتی و سیستمی به فقه برآمده است. روشن است که چنین نگاهی آثار مختلفی درحیطه قراردادهای اجتماعی، بلکه در غیر قراردادها خواهد داشت.

واژگان کلیدی: تجزیه قراردادها، انحلال عقود، امام خمینی (ره)، عرف و عقلاء، رویکرد

حکومتی به فقه.

مقدمه:

قراردادها و معاملات از لوازم اولیه زندگی بشر است که در طول تاریخ صورت‌های گوناگونی به خود گرفته و از دادوستدهای ساد اولیه به قراردادهای پیچیده کنونی تبدیل یافته است که قراردادهای بانکی، بورس، بیمه، معاملات اینترنتی و... گواه صدق این ادعاست. با این همه بسیاری از اصول قراردادها ماهیت خود را از دست نداده و هنوز هم کاربرد دارند. از این‌رو، در جوامع مختلف گاه ممکن است معامله‌ای انجام شود که بخشی از آن مورد قبول عقلاء و عرف قرار نگیرد و در نتیجه آثار مطلوب از آن را مترتب ندانند. مثلاً در معامله شیئی که منافع خود را از دست داده است به ضمیمه مال دیگر، عقلاء حکم به صحت و نفوذ چنین معامله‌ای می‌کنند. شریعت مبین اسلام نیز به حکم وظیفه ذاتی خود که بخشی از آن بیان حقوق و قواعد قراردادها است، برای این دست از معاملات (که گاه خود به نحو تأسیسی آثار مذکور را مترتب نمی‌داند و گاه به نحو امضای عملکرد عقلاء) چاره‌ای اندیشیده است و نظر خود را بیان داشته است.

قاعده «انحلال عقود» و یا به تعبیری تجزیه قراردادها، به عنوان نظر شریعت در این دست قراردادها می‌باشد. قاعد مزبور به علت کثرت ابتلا از قواعد مهم فقهی و حقوقی به شمار می‌آید و به تبع فقها، حقوق‌دانان نیز از آن بحث کرده‌اند (امامی، بی‌تا، ۱: ۵۱۰) و بنابر تحلیل مشهور به موجب آن، عقدی که بر مجموعه‌ای مرکب واقع گردد، در حقیقت بر یکایک اجزاء آن نیز واقع می‌شود، در نتیجه عقد واحد به قراردادهای متعدد تجزیه می‌شود.

پر واضح است قاعده مذکور به مانند بسیاری دیگر از قواعد و مسائل علم فقه عهده‌دار بیان حقوق معاملات است و این حقوق قابل تطبیق بر ازمه گوناگون هستند و تنها برای حل معضلات اقتصادی زمان حضرات معصومین (ع) و یا زمان فقیهان متقدم، بیان نشده است. درباره این قاعده فقهای شیعه دیدگاه‌های مختلفی دارند. از جمله امام خمینی^(ره) -که فقیهی صاحب سبک و دارای مکتبی ویژه است که مهمترین شاخصه آن «رویکرد حکومتی به فقه» است، به گونه‌ای که آرای ایشان در امور مثل ضرورت اقامه حکومت اسلامی، ولایت مطلقه فقیه، خطابات قانونی، تحلیل ایشان از حکم حکومتی قاعده لاضرر، نگاه ایشان به مباحث عقلایی و عرفی همگی متأثر از این نگاه اساسی است و نمی‌توان با قطع نظر از این دیدگاه به تحلیل اندیشه‌های ایشان نشست - در باره قاعده انحلال قراردادها دارای دیدگاهی بر خلاف مشهور است. به بیان دیگر، حضرت امام^(ره) با نگاه عقلایی و عرفی به این قاعده که کاملاً متأثر از مبنای فقه حکومتی ایشان می‌باشد، برخلاف مشهور معتقد به انحلال قرار داد از اساس نیستند، ولی انحلال را براساس مبنای عرفی در آن قائل می‌شوند. چنین نگاهی آثار مختلفی

در حیطه قراردادهای اجتماعی بلکه در غیر قراردادها دارد و چه بسا قراردادهای بین دولت‌ها و کشورها، بین دو دولت یا چند دولت و کنواسیون‌های بین‌المللی و یا قراردادهای بین شرکت‌های خارجی و دولت‌ها و شرکت‌های چند ملیتی را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

ایشان ایرادهای متعددی را متوجه تحلیل مشهور می‌داند که در یک تقسیم‌بندی ثنائی، می‌توان آنها را به «ایرادهای وارد» به قاعده انحلال و «ایرادهای غیروارد» به آن تقسیم کرد و هر یک از این دو قابل انقسام به ایرادهای مسبوق بر امام خمینی^(ره) و ایرادات ابداعی امام خمینی^(ره) هستند، هر چند محظورات غیر وارد که از نوآوری‌های حضرت امام باشد واجد مصداق نیست و صرفاً فرض است.

ایرادهای وارد بر قاعده انحلال عقود که از نوآوری‌های امام خمینی نیز محسوب می‌شوند از این قرارند: عدم امکان انحلال انشاء (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۶۵)، تنافی بین عقد واحد و انحلال (همان، ۵: ۳۴۰)، انقلاب سبب ناقص به سبب تام (همان، ۳: ۲۸)، حصول معاصی نامحدود (همان، ۳: ۳۶۵)، عدم التزام طرفداران قاعده انحلال عقود در برخی موارد همگون (همان)، لزوم تحصیل حاصل (همان، ۴: ۳۶۶)، لزوم وقوع عقود بی‌نهایت (همان)، تنافی انحلال با فسخ‌پذیری عقود (همان)، تنافی قاعده انحلال با لزوم انضمام ابعاض عوضین به مثابه یک شرط ضمنی (همان) و تنافی قاعده انحلال با وحدت مطلوب متعاقدین (همان، ۲: ۵۹) و عدم ملازمه تجزیه حکم و پذیرش قاعده انحلال (همان، ۴: ۳۶۹).

محظورات وارد بر قاعده تجزیه‌پذیری قراردادها که پیش از امام خمینی نیز مطرح بوده است نیز از این قرارند: تنافی بسیط بودن عقد و انحلال (همان، ۴: ۳۶۵؛ رشتی، ۱۴۰۷: ۳۷۷)، منافات انحلال با اختیار تبعض صفقه (امام خمینی، همان، ۴: ۳۶۶؛ عرفانی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۴)، تنافی انحلال با تراضی عقود (امام خمینی، همان، ۲: ۵۲۳؛ یزدی، ۱۴۲۱، ۲: ۱۸۷)، و تنافی اجرای قاعده با حکم به لزوم تبعیت عقد از قصد (امام خمینی، همان، ۲: ۵۲۰؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۸: ۱۶۲).

اما دسته سوم از ایرادهای مطرح شده که تنها یک مصداق دارد، محظورات غیر وارد به قاعده انحلال که قبل از امام خمینی^(ره) نیز مطرح بوده است و مصداق آن عبارت است از: تعارض قاعده انحلال با معلومیت عوضین است (امام خمینی همان، ۲: ۵۲۴؛ خراسانی، ۱۴۰۶: ۸۶).

ایرادهای متعدد امام خمینی به تبیین مشهور از قاعده انحلال عقود و ناقص دانستن تبیین مزبور سبب شده است که ایشان خود در صدد بازتعریف قاعده انحلال و تبیین گستره آن برآیند. مقاله حاضر تلاش می‌کند تا تحلیل حضرت امام از قاعده مزبور را تبیین نماید و آثار و ثمرات آن را برشمارد.

۱) اصطلاحات و مفاهیم

قبل از ورود به اصل بحث لازم است برخی از مفاهیم پرکاربرد تحقیق تبیین گردد.

۱.۱. انحلال در لغت: واژه انحلال از ریشه «حلل» است که در باب انفعال استعمال شده است. برای ریشه حلل معانی و مستعملات متعددی ذکر کرده‌اند: (۱) «گشودن و از بین رفتن علقه»: از همین روست که علمای لغت واژه «حل» را چنین معنا کرده‌اند: *حَلَلْتُ الْعُقْدَةَ أَحْلُهَا حَلًّا: فَتَحْتُهَا، فَانْحَلْتُ (جوهری، ۱۴۱۰، ۴: ۱۶۷۲؛ واسطی، ۱۴۱۴، ۱۴: ۱۵۹)*. یعنی معنای *حَلَلْتُ الْعُقْدَةَ*، گشودن عقده است. واژه «واحلل» در آیه ۲۷ طه (واحلل عقده من لسانی) نیز به همین می‌باشد. (۲) «خارج شدن از احرام»: طریحی معتقد است: کلام خداوند متعال که فرمود «و انت حل بهذا البلد» (بلد: ۲)، به معنای «و انت محل بهذا البلد» یعنی مکه، است و این به معنی «ضد محرم» می‌باشد (طریحی، ۱۴۱۶، ۲۰: ۳۵). (۳) از دیگر معانی واژه مزبور می‌توان به «واجب شدن» (فراهیدی، ۱۴۲۵، ۱: ۴۱۹)، «حلال در مقابل حرام» همانند آیه شریفه «احل الله البيع» (بقره: ۲۷۵) اشاره کرد.

قابل توجه است که برای واژه حلل معانی بسیاری شمرده‌اند، تا جایی که در برخی از کتب لغت، معانی مزبور، به نود معنا هم می‌رسد، لکن آنچه که روشن است، بازگشت بسیاری از این معانی به یک معناست که برخی از عالمان لغت به این امر اذعان کرده‌اند. به عنوان مثال صاحب کتاب *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* بعد از ذکر اقوال در مسئله، اصل واحد را در معنی «حلل» به قرینه مقابله با «حرم» (به معنی «ممنوعیت از اساس») را «رفع ممنوعیت» می‌داند، زیرا در استعمال قرآنی در مقابل «حرمت» قرار می‌گیرد؛ نظیر آیه شریفه: «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (ن.ک. مصطفوی، ۱۴۰۲، ۲: ۲۷۲).

۱.۲. انحلال در حقوق: قاعده‌ی انحلال را اگر چه بیشتر در عقود جاری می‌دانند و به آن شناخته شده است، ولی برخی فقها ساحت دیگری هم برای انحلال قائلند و آنهم انحلال در حقوق است. حقوق، جمع حق است و در مقابل حکم (تبریزی، ۱۳۵۷، ۳: ۴۵۶) قرار دارد و با نشانه‌هایی همچون امکان اسقاط و امکان انتقال به غیر و امکان توریث شناخته می‌شود. (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۵: ۱۲). امام خمینی در بحث حق تحجیر می‌فرماید: «برای کسی که زمینی را تحجیر کند، حق تحجیر برای کل و اجزاء آن صادق است. یعنی همانگونه که تمام زمین هنگام در نظر گرفتن کل آن یک حق تحجیر دارد، قطعات و اجزاء آن نیز در نگاه استقلالی به اجزاء، موجب ایجاد حق تحجیر می‌شوند. هر چند در برخی حقوق دیگر به خاطر مانعی نتوان قاعده انحلال را جاری کرد. مانند حقی که به ارث برده می‌شود. در فرض به ارث رفتن حقی مانند

حق خیار، حق مزبور به نسبت مورثین تجزیه و منحل نمی‌شود؛ بلکه تنها یک حق به ارث برده می‌شود که مشترک است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۵: ۳۸).

۱.۳. انحلال در اوامر و نواهی: مرحوم ایروانی می‌نویسد: اگر متعلق طلب طبیعتی باشد که اضافه به افراد شده باشد و از آن استغراق افراد اراده شده باشد، نهی به حسب تعداد افراد، منحل به نواهی متعدد می‌شود. ایشان شاهد این انحلال را حصول متعدد معصیت به هر بار ارتکاب می‌داند (ایروانی، ۱۴۲۲، ۱: ۱۳۱).

۴.۱. انحلال علم اجمالی: از دیگر موارد استعمال کلمه «انحلال» نزد فقهاء، انحلال در علم اجمالی است که در مباحث مختلف همچون مباحث احتیاط، برائت و... از آن استفاده می‌کنند و مرادشان تبدیل علم اجمالی به یک علم تفصیلی و یک شک بدوی است. به عنوان مثال شیخ انصاری و دیگر اصولیون در باب اصول عملیه ذیل مبحث شبهات بدوی که ادله اخباریون (قائلین به احتیاط) را نیز مطرح می‌کنند، می‌فرماید: یکی از ادله اخباری‌ها بر احتیاط در شبهات بدویه «عقل» است به این بیان که، وقتی ما از طریق قرآن به صورت قطعی می‌دانیم که احکام و محرماتی داریم که باید از آنها اجتناب کنیم و از طرفی با این مقدار از ادله قطع به خروج از عهده این تکالیف را نداریم لذا باید احتیاط کنیم.

ایشان در جواب از این اشکال می‌فرماید: «علم اجمالی قبل از رجوع به ادله وجود داشت و اما بعد از مراجعه به ادله‌ی موجود این علم منحل می‌شود» (شیخ انصاری، ۱۴۲۸، ۲: ۸).

۲) قاعده انحلال عقود

از مهم‌ترین ارکان شناخت و سپس نقد یک مسئله داشتن تعریف مشخص و روشن از آن است و مسائل و قواعد فقهی نیز از این امر مستثنی نیستند، بنابراین فقها نیز به تبعیت از همین اصل روشن و بدیهی اقدام به تعریف قاعده انحلال عقود با بیان‌های مختلف کرده‌اند. هرچند تبیین بحث انحلال در عقود ممکن است در زمره مباحث مفاهیم مطرح شود ولی به جهت اهمیت بین آنها تفکیک قائل شدیم.

۲.۱. سیر تاریخی قاعده انحلال در فقه امامیه

در میان فقهای امامیه مفاد قاعده انحلال - هرچند نه به عنوان یک قاعده و قانون که امروزه موجود و منقح است - از دیرباز مورد استناد و استفاده بوده است به عنوان مثال شیخ طوسی در نهاییه می‌نویسد: جایز نیست انسان چیزی را بفروشد مگر آنکه در همان حال مالک آن جنس باشد بنابراین اگر چیزی را که مالک آن نیست بفروشد، بیع متوقف بر اجازه یا رد صاحب مال است و

اگر جنسی را که مالک آن است به ضمیمه جنس دیگری که مالک آن نیست بفروشد، در آن قسمتی که مالک آن است معامله صحیح و در طرف دیگر باطل است (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۸۵).
در این بیان شیخ طوسی برای توضیح انحلال به ذکر مثال و مصداق انحلال تمسک کرده است و نامی از این قاعده را به میان نیاورده است. شاید بتوان اصطلاح «قاعده انحلال» را اولین بار به مرحوم مراغی نسبت داد.

۲.۲. تعریف قاعده انحلال

برای قاعده مزبور تعاریف متعددی بیان شده است که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.
۲.۲.۱. تعریف اول: در بحث قبل بیان شد که شاید بتوان اصطلاح «قاعده انحلال» را اولین بار به مرحوم مراغی نسبت داد. ایشان در توضیح و تبیین مراد از قاعده انحلال می‌نویسد: مراد از انحلال عقود این نیست که عقد منحل شده، تبدیل به چند عقد بشود به گونه‌ای که شخص معامل - با توجه به مورد معامله که امر مرکبی است - در حقیقت چند معامله را انجام داده باشد، زیرا حکم در این معامله تابع اسم است و غرض از انحلال فقط انحلال در حکم است. بنابراین عقد واحد از حیث احکامی که بعداً مترتب می‌شود در حکم عقود متعدد است و مراد از انحلال به چند عقد نیز این است که یک عقد به چند عقد از جنس خودش تبدیل می‌شود (مراغی، ۱۴۱۷، ۲: ۷۰). مثل انحلال عقد بیع به چند عقد از قود بیع و یا انحلال عقد اجاره به چند عقد از جنس اجاره.

۲.۲.۲. تعریف دوم: مرحوم بجنوردی در تعریف این قاعده می‌نویسد: انحلال در عقود یعنی همانگونه که عقد به کل مبیع تعلق می‌گیرد به اجزاء آن هم تعلق بگیرد. به عبارت دیگر همان گونه که مجموع مبیع در قبال مجموع عوض قرار می‌گیرد، بعض عوض هم در مقابل بعض مبیع قرار می‌گیرد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۳: ۱۶۰).

۲.۲.۳. تعریف سوم: برخی معنی انحلال عقد را چنین بیان کرده‌اند که: عقد از همان ابتدا بر اجزاء عرضیه منحل می‌شود و عقد بر کل منعقد نمی‌شود (خوئی، ۱۴۱۴، ۳: ۳۳۷).

۲.۲.۴. تعریف مختار: امام خمینی به جهت تبیین اختصاصی خود تعریف دیگری را ارائه می‌کند که در ادامه به آن می‌پردازیم. شایان ذکر است که تعاریف دیگری نیز برای قاعده انحلال بیان کرده‌اند که ذکر و نقد آنها و نیز نقد تعاریف پیشین را به مباحث مفصل‌تر موکول می‌کنیم.

۲.۲.۵. مدارک: قاعده انحلال، همچون بقیه قواعد فقهیه نظری نیاز به اثبات دارند. از این‌رو ادله‌ی گوناگونی برای اثبات آن اقامه شده است که برخی از آنها عبارتند از: اجماع (بجنوردی،

۱۴۱۹، ۳: ۱۶۶)، عموماً از آیات (حائری طباطبائی، بی تا، ۱: ۵۱۴)، روایات (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۵۳۳)، استقراء (مراغی، ۱۴۱۷، ۲: ۷۲) و بناء عرف و عقلاء (بجنوردی، همان، ۳: ۱۶).

۳) برداشت اختصاصی امام خمینی(ره) از قاعده انحلال

جهت فهم و تبیین برداشت امام خمینی(ره) از قاعده انحلال لازم به ذکر اموری است که به اختصار به آنها اشاره خواهیم نمود.

۳.۱. حقیقت انشاء عقد

۳.۱.۱. بیان حقیقت انشاء

در مسئله انشاء و ماهیت آن نظرات متعددی از سوی فقیهان مطرح شده است که به برخی از آنها اشارتی می‌رود:

۱. امام خمینی(ره) در بیان حقیقت انشاء که می‌توان به عنوان یک عنصر کلیدی در روش‌شناسی اجتهاد ایشان در معاملات یاد کرد (ذیل بحث بیع) می‌فرماید: ظاهر قضیه این است که بیع - به عنوان مثال - از مقوله معنا باشد نه لفظ. بنابراین ایجاب و قبول به تنهایی و یا استعمال الفاظ به قصد ایجاد، به تنهایی عرفاً بیع به حساب نمی‌آید، گرچه گاهی چنین هم اطلاق می‌شود؛ مانند «بیع صحیح و بیع فاسد». در اینگونه از استعمالات به اسباب عنوان بیع اطلاق شده است و مسیبات (همچون ملکیت) متصف به صحت و فساد نمی‌شوند، و مسئله آنها تنها حول وجود یا عدم می‌چرخد؛ مگر اینکه ادعا شود که مسبب انشائی نیز متصف به صحت و فساد می‌شود (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۱: ۱۱).^۱

۲. مشهور عالمان اصول معتقدند: الفاظ معاملات - ایجاب و قبول - موجب تحقق آن دسته آثاری هستند که از آن توقع و انتظار می‌رود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۷: ۱۷). به عبارت دیگر مشهور در تبیین حقیقت انشاء معتقدند: «حقیقت انشاء عبارت است از ایجاد ملکیت و غیر آن به وسیله لفظ» (روحانی، ۱۴۲۹، ۳: ۵). مثلاً «بعثت» و «اشتریت» علت برای پدید آمدن ملکیت هستند. لکن این تعریف از سوی برخی فقیهان مورد مناقشه قرار گرفته است، مبنی بر اینکه: وجود حقیقی (منشاء اثر) برای معناست و این وجود را تنها به وسیله اسباب خارجی می‌توان پدید آورد - و حال آنکه لفظ و شبه آن از اسباب خارجی نیستند - و وجود اعتباری یا همان اعتبار معتبر، قائم به نفس معتبر است و برای تحققش نیازی به لفظ و غیر لفظ ندارد (همان).

۱. به نظر می‌رسد نظر ایشان در اصول همین باشد (امام خمینی، ۱۳۷۶، ۱: ۳۴۹؛ همو، ۱۴۲۳، ۱: ۱۲۳).

۳. برخی دیگر قائلند: معاملات به معنای مسببی و منشأ همانند ملکیت و زوجیت تنها ایجاد آنها متقوم به معتبر است و بعد از ایجاد متکی به خود خواهد شد (عراقی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۶).
امام خمینی (ره) در جواب این دو قول می‌فرماید: تحقیق مطلب این است که: معقول نیست الفاظ معاملات -ایجاب و قبول- موجب تحقق آن دسته آثاری باشد که از آن توقع می‌رود -مانند ملکیت؛ زیرا ملکیت و زوجیت و غیر آنها اموری اعتباری هستند و تمام ماهیت وجود و عدم- آنها از اعتبار عقلاء است و حتی بعد از آنکه از سوی عقلاء حائز اعتبار شد، باز هم فاقد حقیقت قابل تقوّم است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۱: ۱۳).

بنابراین الفاظ عقود موضوعاتی برای اعتبار بخشی عقلاء هستند؛ به این معنا که عقلاء هنگام استعمال جدی این الفاظ در معانی خود، اعتبار ملکیت می‌کنند. از این رو اگر طرفین قرارداد بدانند که نزد عقلاء، نقل و انتقال به یکدیگر محقق نمی‌شود مگر با انشاء تملیک با قصد جدی، لامحاله الفاظ را با قید جدیت قصد می‌کنند ولو بدانند که الفاظ گفته شده موجب معانی خود نیستند و تنها موضوع را برای اعتبار عقلاء محقق می‌کند.

در خور توجه است که بقیه‌ی اسبابی که به «اسباب ملکیت» معروف هستند نیز همین گونه‌اند. بنابراین اطلاق سبب انتقال ملکیت برای حیازت - مثلاً- مجازی است و مانند الفاظ، موضوع برای اعتبار عقلاء ایجاد می‌کند (همان، ۱: ۱۵).

۴. در نگاه بعضی فقیهان حقیقت بیع سه عنوان مصداقی از معاملات - عبارت است از: فعل فروشنده که از اسم مصدر خود قابل انفکاک نیست - گرچه گاهی اثر مطلوب در خارج محقق نشود- مانند کسر که انکسار هرگز از آن جدا نیست، هرچند در پاره‌ای از موارد اثر مطلوب حاصل نشود، مانند «ایجاب»ی که از نااهل نسبت به آن صادر شود (نائینی، ۱۳۷۳، ۱: ۳۶).

امام خمینی (ره) ضمن نقل کلام مزبور، آن را مورد نقد قرار می‌دهد به این بیان که: اسم مصدر در تملیک، «ملک» است، پس اگر در خارج ملک محقق شود، بی‌معناست که به عدم تحقق اثر آن که عبارت است از انتقال، قائل شویم.

بنابراین تفکیک بین تحقق اسم مصدر و اثر آن تصویر مشخصی ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۱: ۱۶). ایشان در مبحث دیگری حقیقت بیع را این چنین معنا می‌کنند که: بیع اسمی برای منشاء اعتباری -حاصل و نتیجه‌ی انشاء- است، نه اسم برای انشاء، نه برای الفاظ و نه اسم برای اثری که بر معامله مترتب می‌شود که عبارت باشد از نقل واقعی.

بنابراین در صورت مساعدت و همراهی عرف و عقلاء، مانعی نیست که لفظ و انشاء، واحد باشند، ولی منشاء و آنچه که منتقل می‌شود، متعدد باشد.

از این رو هیچ عاقلی زمانی که می‌گوید «خانه ام را به صد تومان و کتابم را به ده تومان فروختم»، شک نمی‌کند که در حقیقت فروش خانه و فروش کتاب را با دو بیع و دو عقد انشاء و ایجاد کرده است، لذا اگر یکی از این دو ملک غیر درآید، به نسبت مال خودش معامله صحیح است - خواه مالک بخش دیگر اجازه بدهد یا نه، خواه فضولی صحیح باشد یا نه و خواه فروشنده و خریدار جاهل به ملک غیر بودن بخشی از مال باشند یا نه بدون آنکه خیار تخلف از شرط یا تبعض ثابت باشد- (و البته این از مصادیق انحلال عقد نیست) (امام خمینی، همان، ۲: ۵۱۹).

۵. برخی دیگر انشاء را به معنی «ایجاد» می‌دانند به این بیان که انشاء به ضمیمه اعتبار نفسانی موضوع برای اعتباربخشی شارع و عقلاء هستند؛ زیرا بناء عقلاء بر این است که - مثلاً - ملکیت در بیع تنها در صورت اعتبار نفسانی متبایعین به قید اعلام آن، حاصل می‌شود (روحانی، ۱۴۲۹، ۳: ۵). در این صورت هیچ‌گونه سببیتی برای عقود و ایقاعات فرض نمی‌شود (همان).

۳.۲. نقل و انتقال واقعی و انشائی

نکته دیگر شایان ذکر، تفاوت بین نقل انشائی و نقل واقعی است. توضیح آنکه: ماهیت عقد عبارت است از مبادله منشاءها به وسیله انشاء لفظی یا عملی. این نقل را، نقل انشائی نیز می‌گویند. آنچه که در نظر عرف و عقلاء بعد از نقل انشائی، نقل و انتقال می‌یابد را نقل واقعی می‌شناسند، که گاه عین همان مطلوب در نقل و انتقال انشائی است و گاه اخص از آن. بنابراین نقل واقعی در ماهیت عقد هیچ‌گونه تاثیری ندارد (امام خمینی ۱۴۲۱، ۲: ۱۹۲). مانند معامله شخصی که مال خود و مال غیر را توأمان با هم می‌فروشد. در این فرض نقل انشائی رخ داده است ولی نزد عقلاء معامله مال غیر فاقد اثر - اثر واقعی - است؛ پس نقل واقعی به وجود آمده اخص از نقل انشائی است. هرچند به معامله فضولی و امثال آن نیز عناوین معاملات حقیقتاً صدق می‌کند، زیرا ملاک در صدق، تطابق با نقل انشائی است و الفاظ برای واقعیات وضع نشده‌اند؛ همانند امر و نهی که برای بعث و زجر انشائی وضع شده‌اند نه واقعی و حقیقی. بعث و زجر حقیقی ملازم با انبعاث و انزجار است که در خیلی از موارد این دو باهم توأمان نیستند. در صورت وضع این دو برای معنای حقیقی، عصیان امر و نهی بی معنا خواهد شد، زیرا -مثلاً- شخص تارک امر، منبعث برای امتثال امر مولی نشده است و در حقیقت امری برای وی نبوده است، و این تالی فاسد را کسی ملتزم نمی‌شود (امام خمینی، همان: ۳۸۵).

۳.۳. مجرای تجزیه قرارداد

قراردادها با توجه به نحوه اجرای صیغه و مورد عقد به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. گاه در قرارداد مال خود به همراه مال غیر مورد معامله قرار می‌گیرد، در این حالت دو مال مزبور مرتبط با یکدیگر نیستند؛ همچون معامله کتاب - که ملک غیر است - و اسب که ملک فروشنده است.

۲. گاه دو مال مزبور در ضمن مرکب اعتباری و یا حقیقی تحقق یافته‌اند؛ مانند خانه‌ای که بین دو نفر بالاشاعه مشترک است.

۳. گاه اموال هر کدام از صاحبان مفروض و مشخص ولی مرتبط با یکدیگرند، نظیر خانه مشترکی که سهم هر کدام از صاحبان مشخص است. در هر سه صورت، گاه فروشنده و خریدار هر دو عالم به آنچه رخ می‌دهد هستند، گاه هر دو جاهل و گاه یکی از آنها جاهل هستند.

در صورت علم هر دو، گاهی مقابله و صحبت‌های قبل از اجرای عقد به نسبت هر کدام - مثلاً خانه و اسب - مشخصاً صورت می‌گیرد و تراضی رخ می‌دهد. سپس به خاطر سهولت آن‌را با یک انشاء محقق می‌سازد، مثلاً می‌گوید: «بعثهما بكذا». شکی نیست که در این صورت، انشاء واحد موجد دو یا چند معامله است. و عرف حاکم به این ادعاست.

در صورت فروش نصف مال غیر به همراه مال خویش - اعم از مشاع و مفروض - نیز همین گونه است. یعنی با یک انشاء ممکن است معاملات متعددی را رقم بزنند. مثلاً فروشنده می‌گوید: نصف اسب را ده تومان و نصف دیگرش را هشت تومان می‌فروشم. و یا می‌گوید: قسمت شرق خانه را به بیست تومان و قسمت غربی آن را به پانزده تومان می‌فروشم. در همه فروض مزبور گرچه انشاء واحد است ولی بیع متعدد است، زیرا چنانکه گذشت بیع اسم برای منشأ است نه انشاء و نه اثر مطلوب از آن. ولی اگر مبیع واحد باشد - اعم از اعتباری یا حقیقی - و بخشی از آن ملک غیر باشد و فروشنده آن را صفتاً واحده و به عنوان یک کالا بفروشد، در این صورت محل بحث قرار می‌گیرد (امام خمینی، همان: ۵۱۸).

۳.۴. بیان برداشت اختصاصی امام خمینی (ره)

امام خمینی از همه مقدمات گذشته به این نتیجه می‌رسد که: در فرض معامله‌ی مال متعلق به خود به انضمام مال متعلق به غیر، که بدون اذن وی و به موجب عقدی واحد به فروش می‌رسد، ماهیت اعتباری واحدی به نام بیع، انشاء و محقق می‌شود، اما به دلیل موانعی، شرع آثار مترتب بر ماهیت اعتباری مزبور را محدود به انتقال مالکیت مال متعلق به فروشنده می‌کند و انتقال مال متعلق به غیر را منوط به اجازه مالک می‌داند (همان).

از تحلیل مزبور مشخص می‌شود که ایشان گرفتار محذور عقلی موجود در مسئله نمی‌شوند، زیرا نه انشاء واحد و بسط را و نه منشا واحد - که ملاک صدق عنوان معامله بود - را مرکب نمی‌پندارند، بلکه آثار مترتب بر آن را تجزیه می‌کنند.

با این توضیح جایی برای این سؤال و اشکال که: «آیا امام خمینی با تمسک به آنچه در بازار عقلاء رخ می‌دهد، از ممتنع عقلی قطعی دست می‌کشند یا نه؟» (خوئی، ۱۴۱۴، ۳: ۳۴۹) نمی‌ماند. همچنانکه با این توضیحات مشخص می‌شود که مراد ایشان در مواردی که حرف از تجزیه عقود به میان می‌آورد و آن را اجرا می‌کند، تجزیه و انحلال در آثار است نه انحلال عقد و منشا. بنابراین نباید توهم تناقض و دوگانگی در برخورد با عقود بشود، چنانکه برخی این ایراد را به ایشان وارد می‌دانند (همان).

شایان ذکر است که در تبیین مشهور نیز اولاً عقد (انشاء و منشا) را بسط می‌دانند و ثانیاً: از حد وسط عرف برای اثبات مدعای خود استفاده می‌کنند، ولی تعدد لازم برای اجرای قاعده انحلال را در اعتباریات موجود می‌دانند و اساساً اشکال بساطت را متوجه امور حقیقی می‌دانند (اصفهان، ۱۴۱۸، ۲: ۳۳۴).

لکن ممکن است در این کلام مناقشه کرد به این بیان که: درست است اشکال تجزیه امر بسط - که بازگشت به اجتماع نقیض دارد؛ یعنی کثرت در عین وحدت - در امور اعتباری جاری نمی‌شود و عقلاً محال نمی‌باشد، ولی اجتماع نقیضین در اعتباریات سر از لغو و بیهوده بودن در خواهد آورد. یعنی معتبر حکیم هیچ‌گاه امر بسطی را اعتبار و اراده نمی‌کند که در همان حال بسط هم نباشد.

۳.۵. فقیهان همسو با امام خمینی (ره)

لازم به ذکر است که؛ محقق رشتی (که قبل از امام خمینی ره می‌زیسته است) نیز همچون حضرت انحلال حقیقی معاملات را ناصحیح می‌داند و قائل به انحلال در احکام و آثار است. وی عقیده خود را چنین بیان می‌کند که: «عقد به دلیل بساطت، منحل به عقود متعدد نمی‌شود، و انحلال عقود - که در معامله مال خود به همراه مال غیر گفته می‌شود - صرفاً به خاطر تشبیه و تقریب به ذهن است. سر مطلب این است که عقد سبب شرعی است که مانند اسباب عقلی برای تاثیر محتاج قابلیت قابل نیز می‌باشد و در محل‌هایی که قابلیت لازم را ندارند، مؤثر واقع نمی‌شوند. بنابراین اگر قرارداد به امری که دارای اجزاء است تعلق بگیرد، عقد مزبور در عین وحدانیت و بساطت تنها در اجزائی مؤثر واقع می‌شود که قابلیت اثرپذیری را داشته باشند، چنانکه شأن اسباب عقلی نیز همین‌گونه است (رشتی، ۱۴۰۷: ۳۶۶).

پرواضح است که ایشان هم قائل به انحلال حکمی اند ولی دلیل خود را «حکم عقل» می‌دانند، برخلاف امام خمینی (ره) که به عرف و عقلاء تمسک می‌کند.
از دیگر فقیهانی که قائل به انحلال حکمی اند -نه انحلال حقیقی- صاحب کتاب العناوین الفقهیه است. ایشان غرض از تجزیه عقود را انحلال در احکام می‌دانند از این رو قائل به انحلال حکمی می‌شوند (مراغی، ۱۴۱۷، ۲: ۷۱).

۳.۶. مستندات امام خمینی (ره) برای برداشت اختصاصی خود از قاعده انحلال

درست است که ادله فراوانی برای اثبات تجزیه قراردادها داریم که در صدر مباحث این نوشتار به اختصار به آنها اشاره شد، اما نباید فراموش کرد که همه آنها ناظر بر عملکرد عرف هستند و رفتار آنها را تنفیذ یا رد می‌کنند.

به عبارت دیگر، در تحلیل ویژه ایشان از عملکرد عقلاء -به عنوان عنصر حاکم در قراردادها- آمده است که: قراردادها اموری اعتباری هستند که عنان آنها به دست معتبر و جعل کننده است. عرف نگاهش به قرارداد اینگونه است که ایجاد و وجود -آنچه محقق می‌شود- بسیط است و نمی‌شود در عین حالی که آنرا بسیط و غیر مرکب می‌دانند، قائل به تجزیه و ترکیب آن هم بشوند و این تناقض و لغوگویی است

بنابراین دو عنصر -یعنی انشاء و منشاء- از سه عنصر موجود در فرض ما بسیط و غیر قابل انحلالند، ولی عنصر سوم یعنی آثار متوقع برای معامله قابل تجزیه هست.
از این رو عرف در معاملات خود همچون بیع مال خود به همراه مال غیر، آثاری همچون نقل ملکیت در بخشی که ملک غیر است را محقق نمی‌سازد نه آنکه عقد را منحل به عقود متعدد کند.

۵) ثمرات عملی ایرادهای امام خمینی (ره) و تطبیقات

ایرادهای مطرح شده از سوی حضرت امام به تحلیل مشهور از عملکرد عقلاء، به لحاظ نظری موجب اختلاف نظرهایی بین وی و برخی فقهای دیگر شد.
اکنون سؤال این است که: ایرادهای مطرح شده و تبیین وی از قاعده انحلال ثمرات عملی نیز دارد یا خیر؟

۵.۱. قلمرو قاعده انحلال در عقود

در تعریف عقود گفته‌اند: معامله‌ای که مشتمل بر ایجاب و قبول است. و یا مشتمل بر رضایت طرفین است. و یا معامله‌ای که مشتمل بر قصد طرفین است.

هر چند برخی فقها این تعارف را جامع و مانع نمی‌دانند ولی به جهت کشف جزئی آنها، محصل غرض و مطلوب هستند (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲: ۳).

قاعده انحلال عقود چنانکه از عنوانش مشخص است، در عقود مختلف جریان دارد و اجرای آن در حالات گوناگونی از عقود توسط فقها گواه این مطلب است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. مقصود از قلمرو قاعده انحلال، جریان این قاعده در عقود گوناگون است.

۵.۱.۱. انحلال در بیع

مصادیق متعددی از اول بحث تا کنون برای انحلال در بیع بیان شد، همچون فروش مال غیر به همراه با مال خود، بیع فضولی و... یکی دیگر از مصادیق قاعده انحلال در بیع، انحلال معامله ربوی است به این بیان که: به مقتضای آیه کریمه «احل الله البيع و حرم الربا» (بقره: ۲۷۵) که تفسیر به حرمت بیع ربوی شده است (اردبیلی، بی تا: ۴۳۰).

معاملات ربوی باطل است. از این رو اگر قراردادی مرکب از ربوی و غیر ربوی بود و مجموع ثمن در قبال مجموع مثن قرار داشت، در قسم اصیل آثار معامله محقق است بخلاف بخش ربوی (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۵۳۷).

از دیگر مواردی که قاعده انحلال در آن جاری شده و ثمره برای نزاع ما محسوب می‌شود، هنگام «تخلف مقدار مبیع از گفته ی فروشنده» است. توضیح آنکه: گاه فروشنده می‌گوید: «این عبد را به شما فروختم»، اما بعداً روشن می‌شود که عبد نبوده است، بلکه حیوان بوده است و اصطلاحاً تخلف در جنس و عنوان می‌شود. در این فرض معامله باطل است. اما گاه بایع می‌گوید: این ده کیلو گندم را به ده تومان فروختم، سپس روشن شود که هشت کیلو گندم بوده است، و تخلف از مقدار رخ دهد. در این فرض برخی قائل به انحلال قرارداد شده‌اند و معامله را در دو کیلو باطل و در بقیه صحیح دانسته‌اند (اصفهان‌ی، ۱۴۱۸، ۳: ۳۲۹).

لکن امام خمینی (ره) با توجه و عملکرد عرف و عقلاء انحلال مزبور را باطل و انتساب آن را به عرف ناصواب می‌دانند. ایشان می‌فرمایند: اگر باز کردن این گره و حل این مسئله در گرو قول به انحلال عقود باشد، بهتر آن است که قائل به بطلان کل معامله شویم؛ زیرا انحلال مزبور عقلاً و عرفاً صحیح نیست. سر مطلب این است که در چنین معامله‌ای، بین طرفین، قرارداد و معامله‌های متعدد در حال شکل‌گیری نیست که بگوئیم برخی از آنها به سرانجام می‌رسد و برخی نمی‌رسد، زیرا در هر قرار نیاز به امور و مقدماتی هستیم که در این فرض وجود ندارند (امام خمینی، همان، ۳: ۳۹۷).

از دیگر ثمرات این بحث می‌توان به مسئله «لزوم یا عدم لزوم مطابقت اجازه با عقد» اشاره کرد که در آن مسئله مرحوم شیخ قائل به تفصیل شده‌اند، به این بیان که: «اگر عقد را صفتاً واحده و به عنوان یک کالا انجام داده‌اند و مالک بخشی از آن را اجازه دهد، این کار جائز و معامله صحیح است. چنانکه مورد معامله متعلق به دو نفر باشد و تنها یکی از آنها معامله را اجازه دهد نیز همین گونه است و البته ضرر شریک وی به وسیله خیار جبران می‌شود. بنابراین عقد گرچه قابلیت تبعیض به نسبت شروط را ندارد ولی به نسبت اجزاء دارد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۳: ۴۳۱).

لکن امام خمینی (ره) می‌فرمایند: میزان و ملاک در انحلال معاملات، عرف است و در مورد مسئله مورد نظر باید گفت که اجازه اگر اجازه انشاء بیع است، در این صورت انحلال و تجزیه در آن راه ندارد زیرا انشاء، تجزیه پذیر نیست چنانکه گوینده جمله «کل نار بارده» نیز تنها یک دروغ را مرتکب شده است نه دروغ‌های متعدد. و اگر قبول صورت گرفته قبول منشا و اجازه برای بیع مسببی است، باید بیان داشت که موارد عرفاً فرق می‌کنند. اگر متعلق معامله یک شیء باشد همانند یک کتاب، یک لباس و... معامله منحل به چند بیع نمی‌شود مگر زمانی که سببی برای تحلیل باشد، مثل زمانی که عین مورد معامله متعلق به دو شخص باشد و یا بیع ما یملک و مالایملک باشد اما اگر فضول اشیاء متعددی که بی‌ربط نسبت به یکدیگرند بفروشد، و مشتری برخی را قبول کند و یا مالک برخی را اجازه دهد، معامله مزبور صحیح است گرچه اجازه و یا قبول مطابق با ایجاب نباشد. بنابراین میزان برای انحلال عرف است و اگر عرف صحیح بدانند اجازه و قبول می‌تواند متعلق به بعض باشد و فرقی هم بین قبول و اجازه نیست (امام خمینی، همان، ۲: ۳۱۲).
بر خلاف نظر محقق نائینی که بین این دو فرق گذاشته است (نائینی، ۱۳۷۳، ۱: ۲۵۹).

بنابراین امام خمینی (ره) قائلند که ملاک عرف است و عرف اولاً همیشه چنین نیست که عقد را قابل تجزیه به نسبت اجزاء بداند و ثانیاً نمی‌توان گفت که هیچ‌گاه شرط منحل به دو قرار نمی‌شود، بر خلاف آنچه شیخ انصاری می‌فرمود.

حضرت امام در مورد شرطی که مطلوب و مرتبط با معامله است می‌فرمایند: اگر شخصی خانه‌ای که قیمتش صد تومان باشد را به پنجاه تومان به ضمیمه شرطی که مساوی با پنجاه تومان است بفروشد، برخلاف نظر شیخ در این مسئله، بعید نیست که قائل به صحت انحلال شویم زیرا: دواعی و امور لیه و مسائل پیرامونی قرارداد موجب تقیید انشاء نمی‌شوند، مثلاً کسی که دارویی را می‌خرد برای نوشیدن خریده است ولی این داعی موجب تقیید معامله به نوشیدن نمی‌شود. نه قید برای انشاء می‌شوند و نه قید برای منشاء (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۳۱۴).

ثمره دیگری که این نزاع در پی دارد در مسئله «صحت یا بطلان معامله‌ای که با بایع در آن إخبار به کیل و اندازه می‌دهد و سپس کشف خلاف می‌شود» است. در این مسئله محقق نائینی (به عنوان نماینده مسلک مشهور در قاعده انحلال) قائلند اگر تخلف در مقدار باشد، معامله باطل نمی‌شود زیرا عقد مزبور بر حسب اجزاء منحل به چند معامله می‌شود، بنابراین هر مقدار از اجزا که موجود بود، عقد بر آن واقع شده است و هر قدر که معدوم بود، چیزی نبوده است که عقد بخواهد عقد بر آن محقق شود (نائینی، ۱۳۷۳، ۱: ۳۹۵).

امام خمینی (ره) می‌فرمایند: اگر قول به صحت معامله در این مسئله در گرو التزام به انحلال است، پذیرفتن بطلان معامله متعین است زیرا چنین انحلالی فاقد هر گونه پایه عقلی و عرفی است و طرفین قرارداد هرگز چند قرار و معامله را پایه ریزی نکرده‌اند. علاوه بر آن؛ قائل به انحلال یا مجازاً به آن قائل است، که در این صورت امکان ترتب اثر شرعی بر آن وجود ندارد، و یا حقیقتاً، که در این حالت عقود متعددی لازم می‌آید که لازمه آن یکبار نقل همه مورد معامله و بار دیگر تکرار نقل با توجه به تعداد اجزاء مفروض در قرارداد است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۳: ۳۹۷).

نکته در خور تأمل این است که طبق بیان مشهور از انحلال عقد که آن را به معاملات متعدد و مستقل تبدیل می‌کردند، اختیار تبعض صفقه از بین میرفت بخلاف تبیین امام (همان).

هرچند مشهور نیز منکر اختیار تبعض صفقه نبودند و راه‌های دیگری - همانند شرطیت انضمام اجزاء مبیع و ...- برای اثبات آن در پیش می‌گرفتند.

ثمره دیگر این نزاع را می‌توان در مسئله «خیار عیب» دید. آنجا که فروشنده مبیع را همراه با وصف خاصی می‌فروشد سپس مشخص می‌شود وصف مورد نظر موجود نیست.

شیخ انصاری از قول علامه نقل می‌کند که باید از باب تعدد مطلوب قائل به انحلال معامله به بیع وصف و بیع موصوف شد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۵: ۲۷۱) و سید یزدی نیز همین قول را بر می‌گزیند (یزدی، ۱۴۲۱، ۲: ۶۵).

لکن امام خمینی (ره) می‌فرمایند: معقول نیست انشاء واحد به دو مطلوب تعلق گیرد چنانکه معنای تعدد مطلوب تعلق انشاء واحد به دو مطلوب است. بنابراین انحلال موارد خاصی دارد که فرض بحث از این دست نیست (امام خمینی ۱۴۲۱، ۵: ۲۹).

۵.۱.۲. انحلال در اجاره

از دیگر مجاری قاعده انحلال، انحلال در اجاره است. به عنوان مثال اگر شخصی عینی را که اجاره آن صحیح است به همراه عینی که اجاره‌اش باطل است - مثلاً مال خود به همراه مال غیر -

توأمان اجاره دهد، بخشی از معامله صحیح و بخش دیگر باطل است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۳: ۱۷۱).
و یا به تعبیر امام خمینی (ره) آثار بخشی از معامله مترتب و بخش دیگر غیر مترتب است.
صاحب جواهر در مورد فرع که «بخشی از منفعت عین مورد اجاره تلف شده است»
می‌نویسد: این موارد از قبیل تبعض صفقه است و لذا حکم به تقسیط ثمن می‌کنیم (نجفی،
همان، ۲۷: ۳۱۴).

لکن امام خمینی در مثل همین فرض که در اثناء مدت اجاره عین تلف شده است
می‌فرمایند: به نسبت آنچه گذشته معامله صحیح و نسبت به بقیه باطل است (امام خمینی، بی‌تا،
۱: ۵۷۷). این یعنی قول به انحلال در اجاره (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ۲۸۹)، بر خلاف نظر
صاحب جواهر که قائل به تبعض صفقه و خیار تبعض بود.

۵.۱.۳. انحلال در مضاربه

برخی معتقدند مضاربه نیز همانند برخی عقود قابلیت تجزیه به چند عقد را دارد و می‌تواند بر
حسب اجزاء رأس المال متعدد شود (فاضل لنکرانی، همان: ۱۵)، لکن امام خمینی (ره) در مورد
شرایط متعاقدين عقد مضاربه می‌نویسد: عامل باید قدرت بر تجارت داشته باشد، بنابراین اگر
مطلقاً عاجز باشد، عقد باطل است و اگر در بخشی از آن عاجز باشد، بعید نیست قائل به صحت
در همان بعض بشویم هرچند این نظر با اشکال روبه‌رو است (امام خمینی، بی‌تا، ۱: ۶۰۸).

بعضی از شارحین تحریر الوسیله، این کلام حضرت امام را حمل بر اشکال ایشان مبنی بر
عدم امکان انحلال در معامله مذکور، کرده‌اند و ادامه می‌دهند که انحلال و تجزیه خلاف اصل
است لذا صرفاً در مواردی که دلیل باشد دست از این اصل می‌کشیم (فاضل لنکرانی، همان).
بنابراین ایشان با رد کلام امام خمینی (ره) قائل به عدم انحلال می‌شود.
هرچند برخی از شاگردان مرحوم امام در حاشیه خود بر عروه الوثقی به تقویت این نظر
پرداخته‌اند (یزدی، ۱۴۲۸، ۲: ۵۵۲).

شایان ذکر است که مجاری دیگری برای انحلال عقود همانند انحلال در عاریه و... در کتب
فقهی و قواعد فقهی ذکر کرده‌اند که می‌تواند محلی برای بروز ثمره این نزاع باشد (بجنوردی،
همان، ۳: ۱۷۱).

۵.۲. قلمرو قاعده انحلال در ایقاعات

ایقاع -چنانکه از تعریف عقد مشخص می‌شود- به معاملاتی گفته می‌شود که فقط مشتمل
بر ایجاب باشد و یا قصد و رضایت از یک سو باشد (نجفی، همان، ۲۲: ۳). گاهی در معاملات
ایقاعی نیز فرایند انحلال جریان پیدا می‌کند که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

۵.۲.۱. انحلال در عتق

اگر شخص، عبدی را که مالک نصف آن است آزاد کند، عتق در بخشی از آن امضاء شده و قابل قبول است و اما در بخش دیگر هم به جهت خصوصیت معامله عتق، آزادسازی رخ می دهد و مالک باید به قیمت سهم خود رجوع کند (محقق حلی، ۱۴۱۸، ۲: ۳۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۴: ۱۹۶) و انحلال اصطلاحی رخ نمی دهد.

اما اگر دو عبد را با یک ایجاب، آزاد کند سپس روشن شود که یکی به هر علتی - همچون کافر بودن یا در رهن قراردادن یکی از آنها و ... - امکان عتق را ندارد، انحلال اصطلاحی رخ می دهد و عتق یکی صحیح و دیگری باطل می شود (بجنوردی، همان: ۱۷۴).

لکن با توجه به تحلیل امام خمینی (ره) از عملکرد عرف روشن می شود که در چنین مواردی (که در حقیقت صفت واحد و به عنوان کالای واحد عتق نمی شوند عرفاً) انحلال اصطلاحی محقق نمی شود بلکه عرف از همان ابتدا چند معامله را انجام می دهد هر چند برای سهولت آنرا در صیغه جای می دهد (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۵۱۸).

۵.۲.۲. انحلال در نذر و موارد همگون آن

دیگر مجرای که برای انحلال در ایقاعات مطرح کرده اند، نذر، قسم، عهد و ... است.

بیان کیفیت امکان اجرا نیز همانند مورد قبل است یعنی مثلاً شخصی نذرش تعلق به «ذبح دو گوسفند» گرفته است که یکی از آنها ملک غیر است، در این صورت نذر مزبور به دو نذر تجزیه شده که یکی صحیح و دیگری باطل می باشد.

یکی از اشکالاتی که از سوی امام خمینی (ره) بر قاعده انحلال وارد شده، این است که در صورت پذیرش قاعده انحلال درباره عقود، باید قاعده مزبور درباره نهادهای مشابه همچون نذر، عهد در فرضی که متعلق آنها تجزیه پذیر باشد نیز پذیرفته شود. طبیعی است که در صورت تجزیه نهادهای مشابه - همانند نذر - این نتیجه به دست می آید که برای نمونه چنانچه نذری که متعلق آن قابل تجزیه به اجزای متعدد است، حث گردد، به تعداد اجزای شیء منذور، حث نذر تحقق می یابد و هر کدام ضمانت اجرای مستقل دارد و آثار مترتب بر تخلف از نذرهای متعدد بر آن بار می شود، (حال آنکه چنین امری از نظر فقهی پذیرفته نیست) (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۴: ۳۶۵).

۵.۳. قلمرو قاعده انحلال در حقوق

چنانکه در بحث اصطلاحات مطرح شد انحلال گاه در حقوق رخ می دهد که البته این بحث به صورت مستقل و مجزاً مطرح نشده است بلکه از کلام فقها اصطیاد می شود.

نگاه خاص امام خمینی (ره) به انحلال و ایرادات ایشان به تبیین مشهور از این قاعده موجب بروز ثمراتی در زمینه انحلال در حقوق نیز شده است. ایشان ذیل مبحث «مبدأ خيار الشرط مع الجهل بثبوت خيار المجلس أو الحيوان» به کلام مرحوم شیخ اشاره می‌کند مبنی بر اینکه: مبدأ خيار شرط از زمان عقد است و اگر در فرضی که خيار حيوان موجود است، متعاملین مبدأ را از زمان انقضاء خيار حيوان قرار بدهند - بنابر این که مبدأ خيار حيوان از زمان عقد باشد - شرط صحيح است، ولی اگر مبدأ را از زمان تفرق قرار دهند، شرط باطل است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۵: ۹۲). و البته مبنای ایشان بر عدم امکان اجتماع دو خيار هم زمان در یک معامله است.

محقق نائینی کلام شیخ انصاری را قابل خدشه می‌داند به اینکه: اگر هم قائل شویم که مبدأ خيار از زمان فقدان بقیه خيارات است باز هم ایراد شیخ مبنی بر اینکه «اگر حکم به ثبوت خيار از زمان تفرق کنیم، حکمی بر خلاف قصد متعاقدين کرده ایم» وارد نیست، زیرا لزوم تبعیت عقد از قصد زمانی است که طرفین عنوان خاصی را قصد کنند، سپس عنوان دیگری را بر آن بار کنند. مثلاً قصد بیع کنند و آثار هبه را مترتب کنند، اما بیع مایملک و ما لایملک بدلیل آنکه قصد موجود در آن به دو قصد منحل شده است، حقیقتاً تخلف از قصد رخ نداده است.

در مقام نیز همین‌گونه است یعنی متعاقدين گرچه قصد کرده‌اند مبدأ خيار از حین عقد باشد لکن اگر شارع حکم کرد که مادام ماندن در مجلس فاقد خيار شرط هستید، تخلف از قصد رخ نداده است (نائینی، ۱۳۷۳، ۲: ۴۲).

امام خمینی (ره) کلام ایشان را قابل مناقشه می‌داند به این که؛ در مثال بیع ما یملک و ما لایملک حقیقت معامله رخ داده است گرچه قسمتی از آن مورد امضای شارع و اعتبار عقلاء نباشد و اگر مانحن فیه بخواهد مشابهت با این مثال داشته باشد باید قائل به تقطیع خيار شویم سپس بگوییم در قسمی از آن صحيح و در بخش دیگر باطل است اما این قول مخالف با التزام به مبدأیت تفرق است لذا این فرض که مبدأ از تفرق باشد خلاف قصد طرفین است و ربطی به بیع مایملک و ما لایملک ندارد.

ایشان در نهایت میفرمایند: حق مطلب این است که اگر جهل در خيار رخ داد، مبدأ را از حین عقد قرار میدهیم و اگر هم قائل به عدم امکان اجتماع دو خيار در یک موضوع شدیم و از طرفی هم قائل به تقدیم ادله خيار مجلس و حیوان بر خيار شرط شدیم، خيار شرط را تقطیع می‌کنیم و در بخشی از زمان که معارض با خيار موجود است، حکم به بطلان و در بقیه حکم به صحت می‌کنیم؛ زیرا خيار امر ممتدی است که قابلیت انحلال و تقطیع را دارد (امام خمینی ۱۴۲۱، ۴: ۳۱۸).

از این عبارات و فراز و فرودها مشخص می‌شود که امام خمینی (ره) با نگاه خاص خود به انحلال و جریان انحلال در حقوق، گرهی که شیخ قادر به باز کردن آن نبود و لذا قائل به بطلان چنین شرطی می‌شد، را باز کردند.

۶) حکم شک در امکان انحلال

تجزیه‌پذیری برخی معاملات واضح است و عدم جریان قاعده انحلال در برخی قراردادها هم روشن است - همچون عدم امکان انحلال در نکاح تعلق گرفته به یک زوج - ولی ممکن است در برخی موارد تجزیه‌پذیری آن مورد تردید باشد.

سید مصطفی خمینی از قول حضرت امام در مقام بیان حکم تردید انحلال پذیرای عقود ذیل بحث خیار عیب و رد قسم معیب در آن - می‌گوید: شک در انحلال، شک در انفساخ عقد به وسیله رد است، و در این موارد اصل عدم امکان انحلال جاری است (خمینی، ۱۴۱۸، ۱: ۹۵).

صاحب کتاب الانوار الفقیه نیز در مقام بیان قاعده در این بحث می‌نویسد: قاعده اولی در عدم تجزیه عقود است؛ زیرا عقود تابع قصدها هستند و برای تخلف از این اصل محتاج دلیلند. بنابراین اگر شخصی خانه‌ای را به غیر می‌فروشد، قصد تملیک مجموع خانه را دارد نه آنکه قصد تملیک نصف، ثلث، ربع و الی آخر را داشته باشد؛ از این رو نصف خانه هم جزء مبیع محسوب می‌شود نه یک مبیع جداگانه و آلا تسلسل لازم می‌آید و همچنین لازم می‌آید در یک معامله به تعداد معاملات تجزیه شده بر حسب اجزاء خارجی، خیار داشته باشیم (در حالی که کسی به آن ملتزم نیست و عرف هم آنرا نمی‌پذیرد) (قمی، ۱۴۲۳: ۲۰۷).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

قاعده انحلال عقود و یا به تعبیری تجزیه قراردادها از قواعد مسلم در فقه اسلامی است که به تبع در حقوق اسلامی نیز مطرح شده است همانند ماده ۲۵۶ ق.م که ناظر به معاملاتی است که بخشی از آن ملک غیر بوده و فضولی فروخته شده است.

مشهور تحلیلی از قاعده مزبور دارند مبنی بر اینکه، عقد واقع شده بر مجموعه‌ای مرکب، در حقیقت بر یکایک اجزاء آن نیز واقع می‌شود، در نتیجه عقد واحد به قراردادهای متعدد تجزیه می‌شود. لکن امام خمینی (ره) مبتنی بر رویکرد حکومتی و سیستمی خود در فقه و فقهات، با وارد کردن ایرادات متعدد بر این برداشت، تحلیل مزبور را فاقد وجهت فقهی دانستند از این رو خود در سدد بازتیین قاعده مزبور درآمده و چنین بیان می‌دارد که: در فرض معامله مال متعلق به خود به انضمام مال متعلق به غیر، که بدون اذن وی و به موجب عقدی واحد به فروش

می‌رسد، ماهیت اعتباری واحدی به نام بیع و انشا، محقق می‌شود، اما به دلیل موانعی، شرع آثار مترتب بر ماهیت اعتباری مزبور را محدود به انتقال مالکیت مال متعلق به فروشنده می‌کند و انتقال مال متعلق به غیر را منوط به اجازه مالک می‌داند. در حقیقت ایشان تجزیه آثار عقد را جایگزین تجزیه خود عقد می‌کنند. این تبیین و تحلیل که بر پایه فهم دقیق از عملکرد عقلاء است موجب بروز اختلافاتی بین وی و مشهور فقها شده است که با توجه به سه ساحت عقود، ایقاعات و حقوق، اختلافات نیز در این سه بخش عمده احصاء می‌شود. انحلال در عقود مانند انحلال در بیع، اجاره، عاریه و...، و انحلال در ایقاعات همانند انحلال در عتق، طلاق، نذر و موارد همگون آن، و انحلال در حقوق نیز همانند انحلال در حق تحجیر، حق شرط و... است. نکته در خور توجه این است که انحلال در حقوق که ممکن است از مباحث جدید در علم فقه به نظر م‌آید، ریشه‌هایی در کتب فقهی سابق همچون مکاسب شیخ انصاری دارد و به تبع حواشی این کتاب از آن بحث کرده اند.

دیگر آنکه اصل اولی و قاعده در انحلال، بر عدم امکان است به این معنی که هنگام شک در انحلال پذیری و عدم آن، برای انحلال محتاج دلیل هستیم و باید ثابت کنیم که عرف و عقلاء آنرا تجزیه می‌کنند. چه قائل به انحلال حقیقی باشیم و چه قائل به انحلال در آثار. نکته دیگر اینکه دیدگاه حضرت امام در زمینه انحلال قراردادها متأثر از رویکرد حکومتی ایشان به فقه است؛ چنانکه این رویکرد می‌تواند در اکثر مباحث فقهی و اصولی، تغییر و تحولی بنیادین ایجاد نماید، که مسئله مورد بحث این پژوهش، شاهدی گویا برای این ادعا به شمار می‌رود.

منابع

- اردبیلی، احمد بن محمد، زبدۃ البیان فی الاحکام القرآن، چاپ اول، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران، ایران، بی تا.
- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ایران، ۱۴۰۳ق.
- اصفهانى، محمد حسين، حاشیة كتاب المكاسب، چاپ اول، نورالهدى، قم، ایران، ۱۴۱۸ق.
- امامى، سيد حسن، حقوق مدنى، بی جا، انتشارات اسلامیه، تهران، ایران، بی تا.
- انصارى، مرتضى، فرائد الاصول، چاپ نهم، مجمع الفكر الاسلامى، قم، ایران، ۱۴۲۸ق.
- انصارى، مرتضى، كتاب المكاسب، چاپ اول، کنگره، قم، ایران، ۱۴۱۵ق.
- ایروانى، على، الاصول فى علم الاصول، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامى، قم، ایران، ۱۴۲۲ق.
- بجنوردى، سيد حسن موسوى، القواعد الفقهيّة، چاپ اول، نشر الهادى، قم، ایران، ۱۴۱۹ق.
- تبریزی، شهیدی میرزا فتاح، هداية الطالب الى الاسرار المكاسب، چاپ اول، چاپخانه اطلاعات، تبریز، ۱۳۵۷ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، چاپ اول، دار العلم، بیروت لبنان، ۱۴۱۰ق.
- حائرى، سيد على طباطبائى، رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالادلة، چاپ اول، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم ایران، بی تا.
- حلى، جعفر بن حسن محقق، المختصر النافع فى الفقه الامامیه، چاپ ششم، مؤسسه المطبوعات الدينيه، قم، ایران، ۱۴۱۸ق.
- حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الاحكام الشرعيّة على مذهب الامامیه، چاپ اول، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ایران، ۱۴۲۰ق.
- خراسانى، آخوند محمد كاظم، حاشیة المكاسب، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد، تهران، ایران، ۱۴۰۶ق.
- خراسانى، آخوند محمد كاظم، فوائد الاصول، چاپ اول، وزارت ارشاد، تهران، ایران، ۱۴۰۷ق.
- خمینی، سيد روح الله موسوى، تهذيب الاصول، چاپ اول، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، تهران، ۱۴۲۳ق.